

می توانند به بچه شان یاد بدهند درحالی که خودشان چیزی بلد نیستند. فرهنگ سازی وظیفه دولت ها و وظیفه ای بسیار خطیر است. اما اینقدر گرفتار مسائل دیگر شده اند که به این وظیفه اصلی نمی رسند. ما جوانان کنجکاوی زیادی داریم، که از نان شبشان می زند و کتاب می خردند. گاهی به خانه بعضی از جوان های روم تا کارهایشان را از نزدیک ببینم، واقعاً حیرت می کنم که در چنین خانه ای و با چنین پدر و مادری، یک چنین آدم درجه یکی ساخته شده است. شعر می گوید، کتاب می خواند، همه اینها را خودش خواسته که انجام داده، همه اینگونه نیستند. این آدم ها را باید چسبید و ولشان نکرد، برای اینکه آنها باید آدم حسابی های آینده مملکت ما بشوند. البته اگر زمینه فراهم بشود که معمولاً هم فراهم نیست.

حال باتوجه به رشد کمی فضاهای آموزشی و آکادمیکی هنر، چرا رشد کیفی آنها نسبت به گذشته با توجه به خروجی های آنها، این همه پایین آمده است؟

چون همه چیز سطحی و آسان شده، در دسترس شده درحالی که برای رسیدن به جایی باید زحمت کشید. هیچ گزینه و وسواسی مطرح نیست. نه آموزش تئوری درستی می دهند نه آموزش عملی. شاگردی که سال قبل مدرک فوق لیسانسش را گرفته، امسال می شود استاد دانشگاه، که این موضوع اصلاً درست نیست.

الان کلاس های خصوصی کیفیت شان خیلی بالاتر از فضاهای آکادمیک است. برای اینکه نقاشان حسابی و آدم های با فرهنگ به هنر جو تدریس می کنند. به عنوان مثال همین کلاس های آیدین آغداشلو. بچه ها فقط نقاش نشدند. تاریخ هنر را هم درست و حسابی یاد گرفتند و آموزش درست دیدند و هیچ کدام از شاگردانش هم کپی آیدین آغداشلو نشدند و هر کسی مستقلاً کار و شیوه خودش را اجرا می کند. ۸۰ درصد نقاشان موفق امروز ما از کلاس های آیدین بیرون آمده اند. اغلب کسانی که به دانشگاه می روند، دنبال مدرک هستند و من بسیار با مدرک گرایی مخالفم. مد شده همه یک لیسانس یا فوق لیسانس داشته باشند. زمانی که فهم بالا نمی رود، آن ورق کاغذ به چه دردی می خورد؟ وقتی فرق این سبک نقاشی با آن سبک را هم نمی دانند، نقاش ها را نمی شناسند و دلشان هم برای هنر نمی تپد، برای چه به دانشگاه می روند؟ سال گذشته یک اتوبوس از دانشجویان سال آخر نقاشی یک دانشگاه معروف به گالری من آمدند، همه شان نخستین بار بود که به یک گالری می آمدند. خب معلوم است چه می شود. خودشان هم مقصودند. در آخرین مدرک می گیرند و بعد یا شوهر می کنند یا اگر مرد باشند می روند در یک اداره ای کارمند می شوند. خب از اول شوهر می کردند، خانه داری هم یاد می گرفتند و تا الان هم بچه هایشان را داشتند. یا زودتر سر کار می رفتند و تجربه بیشتری کسب می کردند. در کل اصلاً موفق این همه دانشگاهی که درست شده است نیستیم. چون استادان خوبی هم ندارند.

وضعیت اقتصاد هنر را پس از برگزاری حراج کریستیز دویی و تهران چگونه می بینید، در این بین نقش گالری ها در گردش اقتصاد هنر چیست؟

معتقدم نقش اول در اقتصاد هنر را گالری دارها بازی می کنند. حراج ها یک اتفاق هستند. یک کار مستمر نیستند. سالی یک یا دو بار برپا می شوند. البته حراج ها به اقتصاد هنر کمک کردند. هنرهای تجسمی و نقاشان ایرانی را به خارج از کشور معرفی کردند. اما چه در کریستیز و چه در حراج تهران، هنوز موفق نشدند که کاری را به یک خریدار غربی بفروشند. بیشتر آثاری که در کریستیز دویی به فروش می روند، بیشتر توسط ایرانی ها خریداری می شوند و این موضوع خیلی موفقیت آمیز نیست، چون نشان دهنده جهانی شدن هنرمندان ما نیست. تنها کارها دیده می شوند که البته این مهم است. به نظر من موفقیت زمانی است که یک مجموعه دار خارجی بپاید و از یک نقاش ایرانی کار بخرد و این مهم است. اما در کل با برپایی حراج ها موافقم زیرا به بازار هنر، رونق می دهند. اما باید بدانیم که فروش در آنجا، معیار قیمت ها نیست. یعنی اگر اثری از یک نقاش جوان در حراج ۵۰ میلیون تومان فروش رفت، در صورتی که آخرین قیمت او در گالری ۱۰ میلیون تومان است، زمانی که می آید گالری من، اگر بخواهد آثارش را ۵۰ میلیون تومان بفروشد، من قبول نمی کنم. زیرا اشتباه است که قیمت حراج برای یک هنرمند، پایه فروش های بعدی اش باشد و می بینیم خیلی از هنرمندان این کار را کرده اند و در آخر مجبور شدند قیمت هایشان را در گالری کم کنند، که این امر باعث افت اعتبار هنرمند می شود و غلط است.

شاید معنی حراج رانمی دانند؛ چرا که در حراج یک اثر

در یک رقابت چکش می خورد اما در گالری اینگونه نیست؟

مثلاً زمانی که اثری از فلان هنرمند معروف در کریستیز لندن ۳۰۰ میلیون تومان به فروش می رود، اومی داند که در تهران داستان طور دیگری است و هرگز کارش به این قیمت در گالری یا خانه اش به فروش نمی رود. این موضوع را آدم های پخته تر و با تجربه تر می دانند.

وضعیت نسل امروز هنرمندان جوان را از لحاظ کاری و حرفه ای چگونه می بینید؟

ارزیابی ام خوب است. در کل اینکه همه کاری کنند را مثبت ارزیابی می کنم، اما تاریخ بعدها غربال می کند. کسانی که کپی کاری کردند، یا زیادی شبیه دیگری نقاشی کردند یا فضای نقاش دیگری را در کارهای خودشان آوردند، تاریخ از سوراخ های درشت غربالش رد می کند و آنهایی که باقی می ماند هنرمندان واقعی اند. پیش از انقلاب چون تعداد هنرمندان کمتر بود، این موارد کمتر به چشم می آمد. این روزها استفاده از «از آن خود کردن» خیلی مد شده، که خیلی هم مسخره است. به طور مثال هنرمندی می گوید، اثر دیگری را دیده، یک چیزش را تغییر داده و بعد «از آن من شده». یعنی چی؟ کپی کردی، کمی تغییر دادی، اینکه نمی شود «از آن تو»! همیشه همین طور بوده، آدم هایی که من به آنها می گویم شارلاتان هنری، زیادند. خیلی زیادند. متأسفانه این روزها بیشتر هم شده اند. اما در نهایت کسی می ماند که اصیل و درست است و درست کار کرده است.

فکر می کنید پس از جریان سقاخانه، چرا ما دیگر شاهد جریان و کار گروهی در هنر ایران نبودیم و نیستیم؟

این موضوع به دلیل بلبشویی است که در تمام کارهای مملکت وجود دارد، نه فقط در امر هنرهای تجسمی، در کتاب هم همین طور است. مثلاً چرا یک نفر می آید، یک کتاب خوب می نویسد و بعد تمام می شود؟ چرا نامه پیدا نمی کند؟ کجا رفتند؟ این

با دلیلش ناامید شدن از کاری است که کرده اند آن هم به دلیل فضای نامناسب یا اینکه زمینه ای فراهم نبوده که بالیده شود و باز بهتر و بهتر بنویسد. باید زمینه ای فراهم شود تا منی که استعداد دارم، بتوانم از استعدادم به طور مستمر استفاده کنم. این زمینه را باید دولت ها فراهم کنند. زمانی که خودشان در امر فرهنگ و هنر متخصص نیستند، چه زمینه ای می خواهند برای هنرمند فراهم کنند؟ بنابراین همین می شود که هست. شما می گوید جریان به اسم سقاخانه به وجود آمد، چون نقاشانی بودند که با هم در ارتباط بودند، تبادل نظر می کردند و آمدند کاری به اسم سقاخانه انجام دادند. الان کی باکی در ارتباط است؟ همه با هم بد هستند. همه با هم مسابقه دارند یا با هم رقیب اند. هیچ کس نیامده بگوید، بیایید یک عده با هم جمع بشویم و در یک خط کار کنیم و یک چیزی را به وجود بیاوریم که با هم هماهنگی داشته باشد. مثل جنبش سوررئالیست ها در فرانسه یا داداییسم یا آرت پورور در ایتالیا. این اتفاق نمی افتد، زیرا فرهنگش را ندارند و زمینه اش هم اصلاً آماده نیست. حالا حالاها خیلی کار داریم و من این قضیه را خیلی دور می بینم، ولی امیدوارم روزی اتفاق بیفتد.

طی سال های اخیر شاهد این هستیم که در حوزه هنرهای تجسمی، ترجمه زیاد انجام می شود اما تألیف ها بسیار کم هستند. چرا در امر پژوهش این همه عقب هستیم؟

ما کمبود آدم فرهنگی هنری حرفه ای در این مملکت داریم. واقعاً تعدادشان به اندازه انگلستان دست هم نمی رسد. چه کسی بیاید پژوهش کند، وقت بگذارد برای یک تحقیق؟ باز به همان زمینه سازی های فرهنگی می رسیم که باید اتفاق بیفتد. باید جایی باشد که عده ای را جمع کنند و بگویند راجع به این موضوع تحقیق کنید. باید بگویند، این مقدار پول را می دهیم تا

زندگی تان تأمین شود. یکی از کارهای مهم دولت این است که این کارها را انجام بدهد. یک پژوهشگاهی درست کند، عده ای را به کار بگیرد تا در مورد تاریخ هنر ایران، تاریخ نقاشی، مجسمه، مینیاتور و غیره بنویسند.

باتوجه به این شرایط آینده هنر ایران را چگونه ارزیابی می کنید؟

چون وسط ماجرا هستم و سال ها است که دارم به هنر ایران نگاه می کنم، باید بگویم، جوان های با استعداد درجه یک زیاد داریم. نباید بگذاریم آنها هرز بروند، باید از آنها مراقبت و حمایت کنیم، تا آنجا که بعضی از گالری دارها دارند این کار را می کنند. باقی هم نمی کنند چون بلد نیستند این کار را. اگر حمایت های بخش خصوصی بیشتر شود و استمرار داشته باشد، این جوان ها می توانند آینده خوبی را برای هنرهای تجسمی ایران رقم بزنند.

ارزیابی شما از عملکرد چهار ساله دولت آقای روحانی در حوزه فرهنگ و هنر چیست؟ نقاط ضعف و قوت آن را در کجاها می بینید و به دولت بعد چه پیشنهاد می سازند ای برای رشد این فضای می دهید؟

فکر می کنم، این دولت، دولت بسیار مظلومی است. برای اینکه یک خرابه پراز آوار را تحویل گرفت. تا بخواهد این آوارها را درست کند، کلی کار دارد. چهار سال، زمان خیلی کمی برای آوار برداری و هموار کردن یک زمینه برای رشد خیلی چیزها است. این رامن تقصیر دولت

نمی دانم اگر خیلی نتوانست در امر فرهنگ و هنر کاری کند و کاری هم نکرد، امیدوارم الان که مقداری از آوارها برداشته شده و به قول خوشان وضع اقتصادی بهتر شده، در سال آینده که بخوایم رای بدهیم، به همین دولت رای بدهیم تا بتواند مسیرش را ادامه بدهد. نمی دانم دوباره می تواند بیاید یا خیر. همه ما نگران هستیم که قرار است چه اتفاقی بیفتد. ولی بهتر است همین رئیس جمهوری که با مشکلات آشنا شده و دارد راه حل ها را پیدا می کند و همچنین چند آدم درجه یک در کابینه اش فعالیت دارند، ادامه پیدا کند که لااقل بتواند کار درست را انجام بدهد. اگر یک آدم دیگری بیاید، دوباره از «از سر» است همه چیز. دائم آدم ها عوض می شوند. بهتر است این با استمرار داشته باشد که اگر این اتفاق شکل بگیرد، فکر می کنم سال آینده، وضعیت خیلی بهتر بشود.

درد دل لیلی گلستان و دغدغه های این روزهایش چیست؟

من آدم غرغروی نیستم. همیشه می گویم اگر مشکلی هست باید چاره سازی و حل بشود. اعتراض زیاد کرده ام که اغلب نتیجه خوبی داده است. به عنوان مثال همین سفر گنجینه آثار موزه هنرهای معاصر به آلمان، با اعتراض چند نفر که نگران گنجینه بودند بالاخره، انجام نشد. البته شاید بعداً برود اما فهمیدیم که حرفمان شنیده می شود که این اتفاق مهمی بود البته شانس آوردیم و وزیر سر بزنگاه عوض شد. معتقدم وظیفه دارم که هر آنچه را که درست عمل نمی شود گوشزد کنم شاید یک درصد شنیده شود و در جهت بهبودی و بهتر شدن پیش برود. همین ما را بس. این یعنی سازندگی، تعهد و مسئولیت به جامعه، اعتراف می کنم آدم بسیار متعهدی نسبت به جامعه هستم و تمام این سال ها، ۲۴ ساعته در خدمت بوده ام. حال جقدر این خدمت من مثمر بوده را آینده خواهد گفت.

حالا که دارم نگاه می کنم، می بینم که اعتراض ها و پیشنهادهای من همیشه نتیجه خوبی داده است؛ هیچ وقت اعتراض هایم باعث نشده که بعدش، اتفاق بدی بیفتد. شاید خیلی ها را دلخور کرده یا خیلی ها خواسته اند که من نباشم! اما پایمردی کردم و ماندم، روی حرفم ایستادم و کوتاه نیامدم و همیشه کار خودم را کرده ام.

من هیچ وقت درد دل نداشته ام، اما اعتراض یا پیشنهاد تا دلتان بخواهد! والسلام و خیر پیش.

